

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

مطلب از نشریه شاتو

نویسنده: خروش

۰۷ جون ۲۰۱۲

شعر، شاعر و رسالت آن

شعر، عبارت از گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال در زبان سیال و آهنگین است. شعر از شعور بر می خیزد و شعور انسان زاده محیط اجتماعی انسان است که این محیط به صورت مستقیم بالای شعور انسان تأثیر گذاشته و آن را می سازد. به طور مثال، انسان در محیطی که زندگی دارد در آن نابرابری های اجتماعی مانند ظلم، ستم، حق خوری، فقر، فحشاء و هزاران مصیبت دیگر گریبان گیر جامعه است. لذا شعور انسان نیز در چنین محیطی رشد کرده و از آن نشأت می گیرد و شعور نمی تواند خارج از محیط زندگی انسان شکل بگیرد. اگر شاعری در محیط "شاعرانه!!" زندگی کند معلوم است که شعرش نیز لطیف و نازک و مضمونش می و معشوق و دوشیزه های کمر باریک خواهد بود و در "هایلکس ها و کروژین ها" شوخ و شنگ خواهد شد و به جز عده معدودی "ستم گران و پولداران" به درد طبقات زیرین جامعه نخواهد خورد و در بین طبقات زیرین جامعه که نود درصد جامعه را می سازند، راه پیدا نخواهد کرد. مانند شعرهای بعضی از شاعران که فقط مسایل شخصی و زیرلحافی را مطرح می کنند، این شعرها هرگز ماندگار نبوده و جز به درد طبقات انگل جامعه که جز خوردن و کیف کردن کاری نمی کنند، نمی خورد. اما شعرهایی که از بطن جامعه مظلوم و محروم یک ملت و از افراد طبقات زیرین جامعه برخیزد، مرزها را درنوردیده و برای اینگونه شعر جز انسان و انسانیت و اندیشیدن به انسان و گفتن و نوشتن برای انسان کار دیگری مفهومی ندارد و دنیائی را فریاد می کند که در آن برابری انسان ها بدون در نظر داشت نژاد، جنس، مرز، رنگ بوده این شعرها و شاعران آن جاودانه خواهند بود و هرگز فراموش نخواهند شد.

"شعر من

وسعت این کره خاک

مرزها می میرند"

به قول شاملو "امروز شعر حربه خلق است، زیرا که شاعران خود شاخه ای ز جنگل خلق اند". شاعرانی که شعرشان با این معیار "حربه خلق" محک می خورد جاودانه اند و شاعرانی که شعرشان حربه ضد خلق اند، پیشیزی ارزش نداشته و ندارند. شعرهای انیس آزاد، خسرو گل سرخی، سعید سلطانپور، برتولت برشت، دهراد،

لوریکا و داد نورانی مرزهای جغرافیائی را شکستانده و تا قله های انسانیت و برابری پر می کشند. ولی
 ناشعراهای خالده فروغ، رفعت، حمیدی ایرانی و غیره اراجیفی اند که نه تنها حربه خلق نیستند، بلکه حربه دشمنان
 خلق اند که برای دوام عمر انگل های جامعه گفته شده و این شاعران نه تنها به ارزش دُر در پی نبرده اند، بلکه
 آن را به پای هر خوکی ذبح کرده اند. این نا شاعران که انسانهای "نان به نرخ روز خور" اند، با آمدن چیه
 گرمکی مضمون شعرشان تغییر می خورد، دیروز اینان برای خون آسمان خلقی و پرچمی که وطن را دو دسته
 تقدیم اجانب کردند، شعر می گفتند و از جنایات شان تمجید نموده هورا می کشیدند، امروز وقتی که اوضاع را طور
 دیگر می بینند در پس و پیش ناشعراهایشان دموکراسی، آزادی بیان، پلورالیزم، "جامعه جهانی"، جامعه مدنی،
 حقوق زن و هشت مارچ را پدک می کشند.

پس اینجاست که شعر هم طبقاتی می شود، شعری که "به جای مته" از آن به ضد ستم گران کار گرفته نشود،
 شعری که "درد مشترک" را فریاد نکند، به "غم نان" نباشد، شعر ستم گران است، شعر محرومان جامعه نیست.
 شعر ماندنی، شعر بیست که هستی اجتماعی را آن طوری که هست با ظرافت می شکافد و مرزهایی که ما "آدمیان
 آن را کاشته ایم" در می نوردد و به ملیتی، قومی، نژادی، زبانی نمی اندیشد، پایدار و ماندگار است.
 شاعرانی که این همه جنایت، قتل، غارت، تجاوز و وطن فروشی را نمی بینند و اگر می بینند، جرأت بیانش را
 ندارند و به مسایل پیش پا افتاده ای نگاه می کنند و فقط مردم ستم کش را به صبر دعوت نموده و با دیدن هزاران
 چشم پر از اشک و ماتم "تعریف چشم ابروی دلبر" کرده و "کروزی می دوانند" و دیگران را با دعوت "بیا در
 بستر امشب" ** جز به آسیاب ستم کاران آب ریختن کاری نمی کنند و وجدان و شرف شان را برای کسب مقام و
 شهرتی، رسیدن به "پولکی"، فروخته و با اکت و اداهای مُد روز می خواهند مورد توجه "دوستان بین المللی!!"
 قرار گیرند و ضمیرشان چنان صیقل بیگانه پرستی خورده که به هیچ چیز نمی توان آن را زدود و شاعرانی که
 برای هر خسی و هر جنایت کاری شعر گفته این را هم بدانند که روزی خواهد رسید که مردم ستمکش افغانستان
 ناشعراهای شان را پاره پاره کرده و به روی شان خواهند زد و از آنها خواهند پرسید که "روزی که وطن یکه و
 تنها مانند یک اجاق سوخت به چه کاری مشغول بودید" و خودشان را بعد از یک تف باران مفصل که جنایت
 جنایتکاران و تجاوز اشغالگران را ستوده و یا در مقابل آن نایستاده اند، به زباله دان تاریخ خواهند فرستاد.

* سیداحمد دهباد شاعر افغانی متولد ولایت تخار این گونه بر شاعران بی جبهه تاخته است.

خود را زپول رشوه توانگر نمی کنم	از خون خلق باده به ساغر نمی کنم
رنگین کفم به خون برادر نمی کنم	ملاک وار هستی دهقان نمی خورم
تکیه به هیچ قدرت دیگر نمی کنم	جز بازوی دلاور نان آفرین خویش
تعریف چشم و ابروی دلبر نمی کنم	دهزاد در زمانه صد چشم پر ز اشک

** "بیا در بستر امشب" از سروده های شرم آور یکی از شاعران!! وطن ما می باشد.